

ناصر خسرو

منتقدی اجتناعی

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر بزرگ قرن پنجم هجری، از جهات مختلف در خور توجه و شناختنی است. از لحاظ اعتقاد استوار، پیوند شعر و فکر در دیوان او، تلاش در راه گسترش اندیشه‌های خویش، نظر گام‌های اجتماعی، چیرگی بر زبان فارسی و سر نوشت غم انگیزی که داشته است.

درج آراء برخی از صاحب‌نظران درباره‌ی وی و شعرش به منظور آشنا گرداندن خوانندگان جوان است با او.

جلال آل احمد:

از ناصر خسرو شروع می‌کنم که با سفرنامه سلوکی را در عالم واقع شروع کرد که با زاد‌المسافرین در عالم اندیشه. او روشنفکری است آشنا به سراسر مسائل دنیای معاصر خود، که قدم گذاشته در راه نهضتی که در آن عهد مترقی بوده و مبارزه می‌کرده در راه برانداختن ظلم و فقر و جهالت. اما هنوز زمینه برای آن مدعیات آماده نیست. این است که به اجبار دریمگان می‌نشیند تا پس از مرگش بر گور او امامزاده‌ای بسازند. و این یعنی مرد مبارز روشنفکری را به خاموشی عزلت سوق دادن و سپس بر گورش بارگاه ساختن. یعنی که حرفش را تا زنده است نمی‌شنویم تا بمیرد و بدل شود به پناهگاه خاموش و پذیرایی - همچو مستمسکی - برای ناتوانی هامان. این همه مزار و امامزاده و بقعه و بارگاه را که بی خود نساخته‌ایم! و این یعنی سراسر دستگاه شهید سازی. برای ارضاء شهید پرستی ما ایرانیان که از سر بند قضیه‌ی سیاوش تا کنون به چنین بیماری دچاریم.

(نقل از «در خدمت و خیانت روشنفکران» جلال آل احمد، چاپ اول، ۱۳۵۶، انتشارات رواق،

صفحات ۱۷۸ - ۱۷۷)

مهدی اخوان ثالث:

... دیدیم ناصر خسرو که خداوند معانی خاص و طرز تفکری معلوم و روشن است، در جست و جوی معنوی که داشته، بینش گزینش و بصیرت و داوری حاصل کرده است؛ و از این جهت سخنش هدفی دارد و هرگز پراکنده گوئی و مضمون باقی بی هدف و هنجار، در دیوان او نمی بینیم. سراسر آثار او خواننده و مخاطب را به طرف و جهتی متوجه و ناظر می گرداند که غایت و غرض او از شعر و سخن بوده است و با لحن صمیمی و شور و شغبی که دارد، انصافاً در دل های اهل و طبایع سلیم تأثیر بسیار هم می گذارد. آن معانی خاص جهت و جوانبی دارد که مجتماً قصر و کوشک باستانی شعر و شمایل روحی او را بر می افرازد ...

... من جمله در دیوان همین بزرگمرد - ناصر خسرو - که شاهد بیان و برداشت ما درین ناحیه از بحث بود، نمونه های این سخنان همانند و کمال بخش را می توانیم دید؛ که یک فکر اصلی و مقصود کلی، جای به جای به شیوه های مختلف شکل بیان و قالب ارائه دیگر پیدا کرده است. و این می رساند که ذهن شاعر به آن موضوع و مسأله بسیار توجه داشته است و بارها و بارها در زندگی به آن اندیشه رسیده است و هر بار به بیانی خاص یاد آور آن شده است. مثلاً از اموری که سخت مورد نکوهش ناصر خسرو بوده است و در زمانه خود کسانی را، حتی بسیاری از ناموران و سران جامعه را مبتلای آن می دیده است. «ابن الوقت» و فرصت طلب بودن و بی ثباتی و ناستواری در اندیشه و رفتار و همراه باد به هر جانی خمیدن یا به قول خودش که در خطابی گفته است (و امروز روز این بیان او با توجه به معنای خاصی که «جنوبی» و «شمالی» در کشور ما پیدا کرده، لطف خاص دیگر یافته) و چه خوب:

با باد جنوبی، شوی جنوبی
با باد شمالی شوی شمالی!
دانا چو تو را پیش میریند
داند که تو بدبخت بر ضللی!
این از جمله مطالبی است که در دیوان ناصر خسرو به شیوه های گوناگون مکرراً بیان شده و از جهات خاص توجه او بوده است.

(نقل از «بدعت ها و بدایع نیما یوشیج» مهدی اخوان ثالث، چاپ اول، ۱۳۵۷، انتشارات توکا)

محمد علی اسلامی ندوشن:

ناصر خسرو گشاینده راه تازه ای در شعر فارسی است و تقریباً تقلیدناپذیر مانده است. بطور خلاصه می توان گفت که به تنهایی واجد چند خصوصیت ممتاز است که در ادبیات و فکر ایران، مقام والاتی به او می بخشند:

یکی آنکه ندای وجدان قرن خود است که عصر بر خورد دو نیروی ترک و دهقان در تمدن ایران بشمار می‌رود، و نهیب او رساترین صدائی است که در این قرن بلند شده است.

دوم آنکه پشتاز و چاووش شعر علمی - عرفانی - اخلاقی است، و جامعیتی دارد که می‌شود نشانه‌هایی از او در نزد اشخاص مختلف المشربی چون سنائی و خیام و سعدی یافت.

سوم آنکه شجاع‌ترین و صریح‌ترین نماینده فکر معترض در ادبیات فارسی است و بدین گونه عجیبی نیست که از جانب خشکه مقدس‌ها «ملعونى عظیم» خوانده شود و به روایت افسانه، گوشت تن شاگردش بر عوام متبرک باشد و هیچ دامن آلوده‌ای، نه از حاکم و نه از متشرع، طاقت پناه دادن او را نیابد.

چهارم آنکه انسان بزرگ و نمونه‌ای است که بنحوی وسواس آمیز کردار را با گفتار همراه کرده، و یکی از پایه گزاران پیکار بی‌امانی به حساب می‌آید که ادبیات هزار ساله ایران لاینقطع در آن در گیر بوده است، و آن نبرد با تدلیس و تزویر و نیرنگ است. نیز نبرد برای بر کرسی نشاندن «چون و چرا» که بوده است و باز هم خدا می‌داند که تا کی ادامه یابد.

چون و چرا عدوی تو است ایرا چون و چرا همی کدنت رسوا

(نقل از مقاله «پیوند فکر و شعر در نزد ناصر خسرو» در «یاد نامه ناصر خسرو» چاپ اول، ۱۳۵۵، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد)

علی دشتی:

این عنوان لقب (شاعر بی‌همتا) را برای ستایش «ناصر خسرو علوی قبادیانی» نیاورده‌ایم، بلکه برای بیان جهات عدیده‌ایست که او را میان شاعران بزرگ ایران بی نظیر ساخته است.

ناصر خسرو چیزی نگفته است که به اندیشه و عقاید وی متکی نباشد و شعری نسروده است که اثر مستقیم انفعالات نفسی وی نبوده باشد و از این حیث به دیگر شاعر بزرگ بلخ یعنی «جلال الدین محمد مولوی» همانند است.

ناصر خسرو نثرنویس بزرگی است و آثار ارزنده‌ای به نثر چون «سفر نامه»، «زاد المسافرین»، «جامع الحکمتین»، «وجه دین» و «خوان الاخوان» از خود بجای گذاشته است که همه آنها را در راه بیان اندیشه و ترویج مذهب خویش بکار برده است. یعنی تمام مواهب ذوقی، فکری و اخلاقی خود را در نظم و نثر بکار انداخته است تا مردم

را به اصول معتقدات خود آشنا سازد و از این حیث به «سعدی» می‌ماند که یکه تاز میدان نظم و نثر است.

حوادثی که بر ناصر خسرو گذشته و زندگانی او را در هم پیچیده است و ماجراهایی که برای وی پیش آمده است، در کمتر شاعری می‌توان یافت. در دوره جوانی به عنوان مردی دیوانی چون دیگران زندگی کرده، با امرا محشور بوده، باده می‌نوشیده، هم مدح می‌گفته و هم هجو می‌کرده و هر دو را به امید تقریبی یا رسیدن به نوائی انجام می‌داده است.

اما در چهل سالگی تغییرحالی به وی دست داده و مبدل می‌شود به یک مرد انقلابی و سرکش که می‌خواهد بنیان خلافت عباسی را سرنگون کند و... ناصر خسرو از این حیث که دو دوره زندگانی متمایز داشته است، به «سنایی» بی‌شباهت نیست.

(نقل از «تصویری از ناصر خسرو» علی دشتی، بکوشش مهدی ماحوزی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲)

دکتر محمد امین ریاحی:

برای شناخت اندیشه و سخن ناصر خسرو، بررسی میزان آشنایی او با آثار شاعران دیگر، و سنجش تأثیرات سبک و گفتار آنان در شعر او، میان بحثهای این مجمع بزرگ علمی بی‌مناسبت نیست.

در آثار ناصر خسرو، نام هشت تن از شاعران پارسی‌گوی پیش از او یا معاصران او باقی است. علاوه بر قطران تبریزی و منجیک ترمذی و دقیقی، که نامشان در سفرنامه آمده، و خواجه ابوالهشم جرجانی که جامع‌الحکمتین در جواب قصیده ۸۹ بیتی اوست، در دیوان مطبوع، نام چهار شاعر دیگر به قصد مفاخره آمده است.

دوبار از «آن تیره چشم شاعر روشن بین» رودکی یاد کرده، و اشعار زهد و پندش را ستوده است، و این شاید با روایت مربوط به فاطمی‌گرایی رودکی بی‌ارتباط نباشد. از عنصری به صورت یک شاعر بزرگ، چهار بار نام برده، و جز طبع او را شایسته‌خادمی خود نشناخته، اما مدیحه‌گویی‌های او را در حق محمود به لحن مؤثری ملامت کرده است. دوبار از شاعری به نام اهوازی (که هوشش بر محققان روشن نیست و شاید ابونواس باشد) نام برده، و میل و نازش مردم را به شعر او، از هوی و هوس دانسته است.

....

اما بیش از همه - یعنی نه بار - نام ابوالحسن کسایی مروزی به تعریض در دیوان ناصر خسرو آمده است. و این نکته از یکصدسال پیش، مورد توجه محققان خارجی و

ایرانی گردیده، و درباره علت معارضه حجت خراسان با شاعری که امروز نامش نیز مثل آثارش دستخوش تند باد فراموشی گردیده، سخننا رفته است. و چون این مسأله از نظر شناخت روح و شخصیت ناصر خسرو، و به عنوان نمونه‌ای از برخورد های فکری عصر او اهمیت دارد، بنده می‌خواهم یک بار دیگر آن را مطرح سازم، و با استفاده از قرائن و مدارک نویافته، در روشن تر کردن جوانب موضوع و رفع پاره‌ای شبهات موجود بکوشم.

....

حجت خراسان برای بیان برتری سخن و اندیشه خود شاعری «شهره و فاضل» را برگزیده است که قرب مشرب با او داشته و شعرش از نظر احتوای پند و حکمت و اندرز، و زهد و دین، و مناقب اهل بیت، و بیان بیداد گریهای خلفای عباسی و امرا و دیوانیان و فقهای حامی آنها و متکی به آنها، نزدیک ترین سخنان به اشعار او بوده است.

در همان روزهایی که ناصر خسرو، با عنوان حجت زمین خراسان، دعوت به مذهب جدید را آغاز می‌کند و طبع توانای خویش را در خدمت تبلیغ حقانیت افکار خود می‌گذارد، کسانی مروزی در اوج شهرت بوده است. و اشعار او نه تنها میان شیعیان، بلکه میان اسماعیلیان نیز مورد توجه و اقبال بود. مخاطب اشعار ناصر خسرو نیز همان گروهها بودند. خود می‌گفت:

حجت ز بهر شیعت حیدر گفت این خوب و خوش قصیده غرا را

و طبعاً فقهای مذهب اکثریت و عامه معتقدین متعصب آنان از «ترک و تازی و عراقی و خراسانی» ناصر خسرو را «بددین و ملحد و قرمطی و رافضی» می‌شمردند، و حاضر نبودند اشعار او را که به گمان آنها متضمن کفر و دشمنی با خلفای معاصر گذشته بود بخوانند و بشنوند و بپذیرند.

اما در این معارضه، حکیم دل آگاه حد را نگاه می‌دارد. مثلاً در مقابل آنچه عنصری را به نظم کردن دروغ و کافری و مدحت کردن کسانی که مایه جهل و کافری بودند و ریختن در لفظ دری در پای خوکان نکوهش می‌کند، درباره کسانی همه حرفش این است که: با ظهور من دوره او سپری شده، و با وجود اشعار من دیگر نیازی به سخن او نیست. تنها دلیلش که بارها تکرار شده این است که سخنان او کهنه و پژمرده و ضعیف شده، «سخن حجت باقوت و تازه و برناست». این کهنگی و پژمردگی وضعی سخن شاعر پیشین را در برابر تازگی و برنایی سخن خود، فقط از این رهگذر احساس می‌کند که کسانی وابسته به نهضت جدید، و چون او بنده امام (یعنی خلیفه فاطمی) نبوده است!

رمز معارضه ناصر خسرو با کسانی، همه‌اش همین است.

(نقل از «متن سخنرانی در کنگره جهانی ناصر خسرو» ۲۶ شهریور ۱۳۵۳، دانشکده ادبیات

دکتر عبدالحسین زرین کوب:

در بین شاعران قصیده پرداز ما ناصر خسرو سرگذشتی شگفت‌انگیز و بی‌مانند داشته است. در ورای چهره درشت و هیكل بلند روستائی نمای او که مکرر در آئینه دیوان و سفر نامه‌اش تجلی دارد، جلوه روح بلند نستوه او که عظمت و سختی یمگان را به خاطر می‌آورد انسان را خاضع می‌کند و شعر او نیز که از جهت عظمت و صلابت جلوه‌گاه این روح عظیم بلند است، مثل چهره و اندام و سرگذشت او یکتا و کم‌مانند - و تا حدی - در ادب فارسی بیگانه وار می‌نماید. اما این سرگذشت شگفت‌انگیز او چیست؟

....

.. او را قرمطی و فاطمی و شیعی و علوی و باطنی و غالی خواندند و به بد مذهبی و بی عقیدتی و ماجرا جوئی متهم کردند. خواص باطن و لعن از او یاد می‌کردند و عوام با نفرت و خصومت از کنار او می‌گذشتند. غوغا به تحریک اهل تعصب به خانه‌اش ریختند. در صدد کشتنش بر آمدند و خانه‌اش را غارت کردند. بدینگونه در بلخ که هر دزد و پتیاره‌یی ایمنی داشت برای حکیم حقیقت جوی آرام و ایمنی نماند. از بیم جان گریخت و با زن و فرزند آواره پیاپی گشت... همه جا مجال زندگی را بر خود تنگ یافت و همه جا سنگ و چوب و دشنه و درفش را برای کشتن آماده دید. پناه به بدخشان برد و کوشید تا در پناه آن کوه‌های بلند ملجائی بجوید. این سرزمین کوهستانی، با آن راه‌های دور و ناهموار و آن تنهائی و بلندی که داشت قلعه‌یی بود که می‌توانست برای شاعر آواره پناهگاهی مناسب باشد و در خلوت و انزوای دهشت انگیز همین کوهستان بود که او بر غریت و بی‌کسی و تنهائی خویش مویه می‌کرد و گوئی جز از همان صدائی که در دل کوه‌ها می‌پیچید برای شکوه‌ها و فریاد‌های خویش جوابی نمی‌یافت.

بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
خالی از نعمت و از ضیعت و دهقانی
از دلش راحت و از تش تن آسانی
تن گذارنده تر از نال زمستانی
ترک و تازی و عراقی و خراسانی

بگذر ای باد دل انگیز خراسانی
اندرین تنگی بی راحت بنشسته
برده این چرخ جفا پیشه بیدادی
دل پرانده تر از ناز پر از دانه
بی گناهی شده همواره برو دشمن

(نقل از «با کاروان حله» دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ پنجم، تابستان

۱۳۶۲، انتشارات جاویدان)

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی:

...

برجسته‌ترین تفاوت شعر او [ناصرخسرو]، با شعر دیگران، از نظر عنصر خیال در دو جهت یعنی در هر دو محور خیال است. در محور عمودی خیال قصاید ناصرخسرو در سراسر این دوره، و بالطبع در تمام ادوار شعر فارسی، قوی‌ترین محور خیال به شمار می‌رود زیرا رشته‌تداعی و تسلسل عاطفه و اندیشه و خیال در شعر او چندان قوی است که در هر قصیده او یک خطابه بلند، با همه اوج‌ها و سرعت‌ها و درنگ‌ها، که در یک خطبه بلیغ و استادانه وجود دارد، مشاهده می‌شود و این پیوستگی و ارتباط عاطفی و ذهنی که در طول قصاید او - یعنی در محور عمودی خیالش - دیده می‌شود، در شعر دیگران وجود ندارد. او از یک نقطه خیالی، از یک دیدار طبیعت یا یک تجربه شعری آغاز می‌کند و در مسیر این دیدار یا این تجربه خود را به یک رشته تداعی‌های شاعرانه و گاه اندیشمندانه، همراه با تأثرات عاطفی و حسی بسیار صمیمانه، می‌سپارد و همراه حس و تجربه و عواطف خویش بر مرکب خیال سفر می‌کند و در قصاید او به دشواری می‌توان پریشانی مضمون و از هم گسستگی محور عمودی خیال را نشان داد.

ناصرخسرو، اگر چه اندازه منوچهری عاشق طبیعت نیست اما هنگامی که از طبیعت سخن می‌گوید، از تجربه‌های حسی خودش بیش و کم مایه می‌گیرد با اینکه تأثیر فرهنگ شعری گویندگان قبل از خود را، مثل هر گوینده دیگری، داراست اما حدود کارش به گونه‌ای است که از استقلال دید و قدرت تصرف او در صور خیال شاعرانه حکایت می‌کند و در نتیجه طبیعت در شعر او از همه معاصران وی زنده‌تر است و اگر از فرخی و منوچهری بگذریم در سراسر قرن پنجم، از نظر صور خیال مستقل، شعری به پایه شعر او نیست.

(نقل از «صور خیال در شعر فارسی» دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم ۱۳۶۶، انتشارات

آگاه، ص ۵۵۲ و ۵۵۱)

دکتر ذبیح الله صفا:

ناصرخسرو بی‌تردید یکی از شاعران بسیار توانا و سخن‌آور فارسی است. وی طبیعی نیرومند و سخنی استوار و قوی و اسلوبی نادر و خاص خود دارد. زبان این شاعر قریب به زبان شعرای آخر دوره سامانی است و حتی اسلوب کلام او کهنگی بیشتری از کلام شعرای دوره اول غزنوی را نشان می‌دهد. در دیوان او بسیاری از کلمات و ترکیبات بنحوی که در اواخر قرن چهارم متداول بوده و استعمال می‌شده است، بکار رفته و مثل آنست که عامل زمان در این شاعر توانا و چیره دست اصلاً اثری بر جای نهد.

اصولاً ناصر خسرو به آنچه دیگر شاعران را مجذوب می کند یعنی به مظاهر زیبایی و جمال و به جنبه های دلقریب محیط و اشخاص توجهی ندارد و نظر او بیشتر به حقایق عقلی و مبانی و معتقدات دینی است. به همین مناسبت حتی توصیفات طبیعی را هم در حکم تشبیهی برای ورود در مباحث عقلی و مذهبی بکار می برد.

با این حال نباید از قدرت فراوان ناصر خسرو در توصیف و بیان اوصاف طبیعت غافل بود. توصیفاتى که او از فصول و شب و آسمان و ستارگان کرده در میان اشعار شاعران فارسی کمیابست.

(نقل از «تاریخ ادبیات در ایران» دکتر ذبیح الله صفا، جلد دوم، انتشارات فردوس، چاپ دهم،

۱۳۶۹)

دکتر غلامحسین یوسفی:

ناصر خسرو شاعری است یگانه و شناختنی، خاصه با دید انتقادی و استقلال فکری که دارد و خواسته است به تعبیر خود او در برابر هر باد - به چپ و راست و شمال و جنوب - خم نشود و استوار بر جای بماند. شاید خوانندگان شعر او با برخی از اعتقادات وی همداستان نباشند ولی این مانع آن نیست که آثارش موجب تحسین و اعجاب نگردد همچنان که ممکن است این حالت و احساس را در برابر بسیاری از نویسندگان و شاعران داشته باشیم. بعلاوه سخنان این مرد اجتماعی، تصویری از روزگار وی بدست می دهد که در آن بخصوص عیبه و نقائص پر رنگ و برجسته است و چشم گیر، درست بر عکس آنچه عنصری و فرخی و انوری و امثال ایشان از عصر خویش بر پرده شعر نقش کرده اند.

....

ناصر خسرو برای سخن وظیفه و رسالتی قائل بود. به عقیده او جان به سخن پاکیزه می گردد و «زنده به سخن باید گشتن». سخن ارزش مردم را پدیدار می سازد و حقیر را از بزرگ و خطیر جدا تواند کرد. بدیهی است مراد وی سخنی است پر مغز و نکته آموز و حکمت آمیز نه هر «سخن دفتری» و «گفته رسوا». در نظر وی لفظ مشک است و معنی بوی او و مشک بی بو چون خاکستر. مگر نه آن است که به مدد سخن می توانست مردم را از گمراهی رهاند و «جان را به سوی گردون کشید؟». از این نظر گاه است که نظامی نیز شعرا را در پس انبیا می بیند همچنانکه اگوستس رالی نویسنده کتاب «شعر و ایمان».

ناصر در قیمتی سخن را سحت قدر می داند. متهمی چون وی مردی مذهبی است سخنی را ارجمند می شمرد «کز دین بود» و جز آن را پوچ و بیهوده می انگارد.

انتقادات ناصر، در حقیقت، همه طرفداری از مردمی بود که به نظر او از تباهها زیان می‌دیدند و در رنج بودند یعنی حمایتی بود از محنت‌دیدگان آن عصر. برخی از اشعار او بر این معنی صراحت دارد مانند این ابیات:

در معده‌ت بر جان تو لعنت کند امروز

نانی که بقهر از دگری بسته‌ای دوش

تو گردنت افراخته وان عاجز مسکین

بنهاده ز اندوه زنج بر سر زانوش

اینک قرنهاست که آن مرد سخن گستر و نستوه دریمگان در قصبه جرم در زیر گنبد سفید کوچکی فروخته است، همان کسی که در تصویر اندیشه بلند انسان می‌گفت: این جهان در جنب فکرت‌های ما همچو اندر جنب دریا ساغرست بارور باد ادب و فرهنگ ایران که فرزندی گران قدر چون ناصر خسرو در دامان خود پرورده است!

(نقل از مقاله «ناصر خسرو منتقدی اجتماعی» در کتاب «برگهایی در آغوش باد» جلد اول، چاپ

اول، ۱۳۵۶، انتشارات توس)

اوج عاطفه انسانی ۱

فرهنگ و ادب ایران چنان فرهنگی است که دعوت به نیکی و جوانمردی در آن موج می‌زند. در سراسر متون ادبیات فارسی فضائل و مردانگی و سیرت انسانی تبلیغ شده است. قطعه‌ای که می‌خوانید از شاعر بزرگ سعدی شیرازی است و قطره‌ای است از دریا.

یکی سیرت نیمکردان شنو
که شبلی ز حانوت گندم فروش
نگه کرد و موری در آن غله دید
ز رحمت بر او شب نیارست خفت
مروت نباشد که این مور ریش
درون پراگندگان جمع دار
چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
"میازار موری که دانش‌کش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل
اگر نیکبختی و مردانه رو
به ده برد انبان گندم به دوش
که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
به ماوای خود بازش آورد و گفت
پراگنده گردانم از جای خویش
که جمعیتت باشد از روزگار
که رحمت بر آن تربت پاک باد
که جان دارد و جان شیرین خوشاست"
که خواهد که موری شود تنگدل

۱- نقل از "بوستان سعدی" تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات

خوارزمی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۸۷.